باسمه تعالی

شناسنامه کتب خطی

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی

عنوان	آتشکده آذر ناقص الطرفین		
مولف متن	لطفعلی بن آقاخان آذربیگدلی		
شارح			
محشی			
مترجم		شماره اموالی	۴۰۷۹۵
موضوع	ادبیات	تاریخ تألیف	ق ۱۲
		تاریخ تحریر	ق ۱۳
کاتب		زبان	فارسی
نوع خط	نستعلیق	طول / عرض	۳۳/۷ / ۲۰
عدد اوراق		کاغذ	فستقی
تعداد سطر	۲۵	جلد	ستر اعطف و گوشه تیماج
تاریخ ارسال	دیماه ۱۳۸۸	شماره خصوصی	
ملاحظات			

تنظیم کننده: کاظمی

بینیازی

ریشه نازبتان از بنیاد برکن

گر بخواهد ماه رویی عشوه در کار کند

ای تو خورشید جهان در حسن

چند تنها مینشینی ای امید اهل جمع

روزگاریم بیا ای شهر ترک

تا غنا مرغ دل خسته شد از جور عشق

این نگاه زهرآگین زین گلستان

اگر عاشق گشته این نیز بشنو

پیش خم می نشینی

تا بکی ریحان بخشم گلرخان باشی تو خوار

زین پس از سر وقد آن بینیازی

نیازمندی پیش معشوق

چو شو از تو هم آغوش ... باشی

[illegible] در بیان گذارش حالات و تبیان نگارش مقالات بلغای عراق عجم است دار السلطنه
اصفهان آیتی ابدال اسیر اشراق میرزا امین اوجی باقر بهائی پرجمال تأثیر امیر تقی میرشاه
جمال الدین عبدالرزاق جنتی خواجه حبیب الله ترک حزنی حسابی حلمی خاتمی داعی میرزا داود
ذوقی رائقی رجائی رفعی سید رضا رضاباشی رفیع الدین لبنانی زینت شیخ سالک سپهری
سراج حکاک سعدا سلطان شاکی شاه نظر شجاع الدین شرف الدین شعیب شفائی شکیبی
شوکتی صادقی کاه صائب صبری زواره میر صبری صوفی ضمیری صبا طاهر ظهیرالدین عرشی
قاضی قلندر فتحی فریدالدین احول فکری قاسمی قوام الدین کاهی کلامی کمال الدین اسمعیل
مولانا محب ماشی مفلح ملولی ناصرخسرو ناطق نجات نوری نیک واحد واهب
هادی هاوی جرفادقان و خوانسار وکره سیری جرفادقانی عنا جرفادقانی نجیب الدین جرفادقانی
غضنفر خوانساری آقا حسین خوانساری خضری خوانساری زلالی خوانساری شیخ علینقی کمره مملکت ری
امیدی طهرانی خلقی ساغری احمدی شاپوری شاه رضای نوربخشی صابر شاه صفی نوربخشی میر صیدی
قاضی عطاء الله استاد عطاء الله عماد شهریش غضائری رازی فخری رازی فکری دماوندی فهمی طهرانی
قربی دماوندی کمال الدین بندار رازی لطفی طهرانی شیخ نجم الدین رازی میر نفیسی نوربخشی هجری طهرانی
[illegible] آفتابی جدائی جعفری حریفی زنده دل سلطان سودی شوقی صرفی عهدی قاضی شیخ الدین علی
نقیبی یعقوب دار المؤمنین قم میر اسمعیل حاجی الفارسی ثابت تفرشی جلال جعفر ثانی حسن فراهانی
حضوری حکیم سعید خان حیرانی داعی درکی قاضی رکن الدین حضوری سلطان شاه میر بابا شهیدی
شمس الدین جاسبی صغیر شاه طاهر عارفی علائی استیانی غضنفر کمره فرقتی کاظم
گلخنی لوائی محتشم نراقی مشربی میر مقبول ملک اکبر ملک طیفور انجدانی نامی خواجه نصیر
شیخ نظامی مروالی وکیل هاشمی تبریزی دار السلطنه قزوین ابو عمر ابهری قاضی احمد غفاری
میرزا احمد ادهم بیگ میرزا امین بیگ اسیری شیخ امین ایزدی بخشی تنهایی میرزا جعفر
حاجی بیک حرفی خضری درویش دیگر رافع راقمی سالک ساعی میرزا شرف جهان شرمی
شهابی شیخ شهاب الدین سهروردی ضیا طبلی عبید زاکانی عزیزی عمید الدین فارغی
فروغی کاکا مالک ملا مراد مسرور میرزا مقیم نرگس ابهری واعظ وحید یارک
یوسف دار المؤمنین کاشان ادهم قاضی اسد بابا افضل خواجه امین باقر باقی تلیعی
تجلی حاتم میر حسینی حلمی حیاتی حیدر طماس خطائی خیالی داور میرزا دانش ذهنی رضائی

قاصد که از و بمن خبر صبح بگفت
هجر تو نصیبم ای دلفروز مباد
دیدم گلکی بصد دهن میخندد
اشک که ز وصلم بطرب میگذرد
این های سرا بهی بخاری بگرفت
از جود تو از ابر بر آورده نفیر
جویم هر روز و شب که باید این سوز
شبها دارم از آن مه مهر افروز
نقشی ز خطا نبسته کلک تو خط
آراسته در صبح گشت و ده در جنگ
دیشب که ز بخت دیده کلک حسیتم
جمشیدی و جام تو شکستن نتوان

وله

بمهر نور انجم زگوش و گردن بخت
نفس سحرچه جعدی زبان بنوحه گر
چه گفت گفت که آذر ز دست ستم گر
چه گفت گفت که آذر مصیبتو [illegible]
خروش غلغله در گنبد اثیر گرفت
شکست قامت شمشاد و قد سرو چمید
بهار رو بوطن [illegible] بل غریب از دام
[illegible]
[illegible]
دریغ بود [illegible]
[illegible] اگه بهر زمان [illegible] گل
فغان که رفت زبان از سخن زبان [illegible]

گفتم گذرا بار بکه صبح بگفت
در جان من این آتش جانسوز مباد
گفتم ز طراوت چمن میخندد
ز غصه بمن شبی عجب میگذرد
این دیده فروغی ز عذار ری بگرفت
هست از صبرم روی گریبان چو زریر
گویم هر شب که روز گیرد فیروز
در سینه همه آتش و در جان همه سوز
در دایره وجود ذات تو نقط
از جنگ من و تو کار بر من شده تنگ
از دیدن روز دیده پوشیده ستم
خورشید رخ است تو نشستن نتوان
سحر فلک چو دود سرد از جگر [illegible]
[illegible] اختر زد
[illegible] پر زد
[illegible] رسید ساغر زد
[illegible] خود دید خیمه بر تر زد
[illegible] زهره دف و نالهای زیر گرفت
عذار لاله و کلگونه زریر گرفت
کم [illegible] اثیر گرفت
[illegible] همه در عنبر و عبیر گرفت
[illegible] آسمان سخن
[illegible] سخن
که عجب از سخن اوست در میان سخن

کفتا که چرا [illegible] آن گفته بگو
آن روز که من پیش تو آتش بشود
گریان گریان ببیس از شاخ بگاه
کردم ز نم فغان که غم میکشدم
این پا روزی بخاک کوی رسید
گر گفتم اگر ز راز تو عذرم ببرید
از عمر چه سال گذشته است و هنوز
گفتی تو شبی ورزت ز چشم تیره و تار
جان بخشی و جان ستانی اما نه غلط
فریاد ز ریمان ز جنگ من و تو
هر روز گرفته شمع خورشید بگفت
بگشا خدا ابروت این در خشن باش
مرا نسیم سحر دامن برافکند
در یاد صبح گریبان شفق بخون زرخ
بگفت آنچه تو گوئی بگوش زین زرخت
چه گفت گفت که آذر ز رنج آنچه تنگ
همای اوج شرف سایه از جهان برداشت
[illegible] خسوف چهره ماه فلک بقیر اندود
[illegible] فلک اروح حشم هوای حریم قدس
متاع خویش درین جا ز شوق کار فت
[illegible] پیاله ز تسنیم و سلسبیل نهاد

ایضا

فغان سرو بلاغت ز جویبار کمال
فغان که بار سفر بست آن که روز و شب
بغیر مرتبه آتش بعد از و سزاوار است

آهی بلب آورد و گره صبح بگفت
آن شب که تو در پیش منی روز مباد
گفتا که نه بر گریه من میخندد
در شکوه کنم آه که شب میگذرد
این دست شبی دامن یاری بگرفت
هر گاه گو تو گفت و ده بمن گفت مگیر
روز از پی شب کم و شب از پی روز
آن موی چه شب ببین و آن روی چو روز
آن گاه سنگی و این گاه سخط
تو سنگ ز نی بشیشه من شیشه بسنگ
گفتم پی آن شب که ترا دیده ستم
آن در که خدا گشاد بستن نتوان

الیضا

ز کوه بارخ زرد آفتاب سر بر زد
بگفت آنچه تو گوئی بدیده نشتر زد
دلش گرفت و قدم در سرای دیگر زد
زمین بناله در آمد فلک فغان برداشت
کسوف عارض خورشید را بقیر گرفت
علو همت آنکه نه زاهیر گرفت
گذار از آن بر بنا قد بصیر گرفت
بدست صعه ز استبرق و حریر گرفت
نشاند تشنگی او بجام ماء معین
پرید مرغ فصاحت ز آشیان سخن
ز برق و غیر روان کاروان سخن
که در شکسته شد آنرا نبود داستان سخن

چه غم

چه فهم کرد رسم سخن گشت در جهان منسوخ
سخن برای چه خرم رفت نکته دان سخن
بزرگ اهل بهشت از برای یکدیگر
زکان طبع کریم و در ارمغان سخن
پناه دهر چه شد افتی زدوران گو
طراز بزم کجا رفت زیب ایوان گو

وله ایضا

اجل گذاشت مرا سوی تو شتابان شد
عجب که سطح زمین بر قرار خود ماند
پس از هلاک چه حاصل ز نوشدارو گر
گهر مخواه که گس را گذر بعمان شد
بنای عیش من و هستی تو ویران شد
گر آب دیده من از چه آتش پنهان شد
فلک ز کرده خود بعد از این پشیمان شد
مجوی لعل که سنده بدخشان شد
بگوش اهل جنان ناله را چو ره کردیم
بحجت خویش چنان تشنه ام که گر زمزم
ز لازد های سپهرم حذر ز خانه اکنون
[illegible] ام مانده زعقل و نشان [illegible]
شنید هر که فغان مرا در افغان شد
شراب مرگ گوارا چو آب حیوان شد
گر کنج طبع تو در زیر خاک پنهان شد
محیط خشک شده و کان بجا گریان شد

پس از تو ماندم و این گریه شرط یاری نیست
ولی بحوالگی این کار اختیاری نیست

وله ایضا

رسد جدا ز تو هر دم مرا ز دست سپهر
سرور سور ترا باد در جهان گرچه
تو رستی از غم این دام گاه تا دم مرگ
هزار زخم در یغابکش کاری نیست
ز عمر چمن غیر سوگواری نیست
مرا ز دام غم و درد رستگاری نیست
هزار حسرتم از رفتن تو در دل ماند
چو خط ز فیض بهار آمد اگر کشتی تو
ز عاجزیت اگر بسته ام ز شکوه زبان
کنون مرا آرزوی غیر جانسپاری نیست
شکفتنش مرا هم باد نو بهاری نیست
بجور چرخ تحمل ز برد باری نیست

تن ضعیف مرا نیست تاب این همه جور
وگرنه کار فلک جز ستیزه کاری نیست

وله ایضا

تو رفتی و رتبه تو زوال دهر عقیم
چه ماندم از تو جدا از جهان چه نفع مرا
جدا ز نعمت وصل تو مانده ام ناکام
فتاد نخل تو از پا و در ترشح ابر
کجاست مثل تو ای مثبت ز زمانه عقیم
چو از جهان تو شدی از جهان چه خوف و چه بیم
بکام من شتم تو در ریاض نعیم
گل تو ریخت ز باد و در اهتزاز نسیم
تو عهد [illegible] تو گیری
[illegible] نهفته روی
مرا مبار فراموش [illegible]

تمام پذیرفت کتاب آتشکده افصح المتکلمین
حاجی لطفعلی بیک بیگدلی متخلص در یوم شنبه
[illegible] من الهجرة النبویة علی هاجرها الصلوة و
[illegible] احقر ای ذی عجز الرحیم ابن [illegible] اللهم
و لوالدیه و احسن الیهما و الیه
بمحمد و آله الطاهرین

[illegible]
[illegible] در ماه پانزدهم [illegible]

[illegible] از نور عقیق [illegible]

حیف ازآن نوجوان که در خوبی
در [illegible] سینه اش شکسته [illegible]

[illegible] نوحت در غم او
همین [illegible] شده [illegible]

در غم [illegible]
[illegible]

نتوانست اخوان را دید
چشم [illegible]

بود [illegible] خاکدان [illegible]
روح او را [illegible]

وله ایضا

حیف از [illegible]
در غم [illegible] سیاه

حیف ازآن [illegible]
آه ازآن [illegible] ماه

[illegible] روح او [illegible]
جسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

رفت [illegible]

[illegible]